

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه نمل (جله، ششم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۱/۵/۹۶

برای سلامتی خودتان و عزت مسلمانان صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه ان شاء الله در دهه کرامت خداوند کرامت را در قلب جوانان جاری کند، صلواتی ختم بفرمایید.

یکسری از آیات سوره مبارکه نمل را خواندیم و قرار شد که ادامه مطالب را بخوانیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يقيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسُونَ (۵)

وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنستُ نَاراً سَأَتِيكُمْ مِنْهَا بَخْبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸)

يا مُوسى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰)

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَأِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۳)

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

برخی از وقایعی که در روزگار انسان رخ می‌دهد بسیار ویژه است که انسان را در دو راهی و چند راهی قرار می‌دهد. از جمله مواردی که انسان بنا دارد کاری را بکند یا نکند. گاهی این راه‌ها بسیار با هم زاویه دارند و از هم دور هستند و هر دو را نمی‌توان با هم داشت. برخی تصمیمات قابل جمع هستند، مثلاً شما می‌توانید هم درس بخوانید و هم کار کنید و این دو منافاتی با هم ندارند. اما برخی تصمیمات به هم نمی‌خورند، مثلاً فرض کنید انسان هم بخواهد دیندار باشد و هم دیندار نباشد، نوعاً نمی‌شود و چنین اتفاقی نمی‌افتد. اما مثلاً می‌شود انسان گاهی دیندار باشد و گاهی دین‌دار نباشد اما وقتی دیندار می‌شود، نمی‌تواند گناه کند و مجبور است جلوی دین خود را بگیرد و گناه کند. حالا اگر خواست، دوباره برگردد. برخی تصمیمات در زندگی اینگونه هستند. مثل موردی که در رابطه با حضرت موسی (علیه السلام) ذکر می‌کند. وضعیت فرعون معلوم است. وضعیت او به این صورت است که پادشاهی است که جایی را تصاحب کرده است و حضرت موسی (علیه السلام) به امر خداوند از او می‌خواهد که خسر را ترک کند. حالا شما بحث فرعون را در نظر بگیرید، ما مُخَيَّر هستیم در اینکه یا موسی (علیه السلام) را انتخاب کنیم یا فرعون را. ما نمی‌توانیم هر دو را انتخاب کنیم، یا باید موسی (علیه السلام) را انتخاب کنیم و یا باید فرعون را. فرعون دارای قدرت و مکر و حيله و سحر است و جلسه‌ای راه می‌اندازد و حضرت موسی (علیه السلام) هم براساس معجزه الهی عصایی می‌اندازد. شما در هر دو حالت «قدرت» می‌بینید و ممکن است بگویید ما نمی‌توانیم تشخیص بدهیم که کدام درست می‌گویند. ما حتماً به یک تشخیص درونی نیاز داریم و اگر این قدرت درونی احیا نشود، نمی‌توانیم بین انسان‌های بیرونی تمایز قائل شویم.

اگر انسان از درون خود اصلاح را انجام ندهد، غیر ممکن است که بتواند در بیرون تشخیص درست دهد، چون همان کاری که موسی (علیه السلام) انجام می‌دهد مانند آن را فرعون نیز انجام می‌دهد و همان کاری که فرعون می‌کند، موسی (علیه السلام) نیز می‌کند. همان حرفی که موسی (علیه السلام) می‌زند فرعون نیز می‌زند و در این صورت است که انسان دچار سردرگمی می‌شود.

در زندگی هم به همین ترتیب است، مثلا در مسائل سیاسی چه کسی درست می‌گوید؟! چون انسان برخی مطالب را می‌بیند که یک طرف است و برخی مطالب را می‌بیند که در طرف مقابل است و برای او ایجاد سردرگمی می‌کند. هیچ راهی نیست مگر اینکه انسان از درون درست شود که اگر از درون درست شود به طور طبیعی سنخیت او با ظلم از بین می‌رود و به طور طبیعی میل به ظلم پیدا نمی‌کند و از درون می‌فهمد «ظالم چه کسی است؟!»، اما اگر از درون ظلم داشته باشد به طور طبیعی میل به ظالم پیدا می‌کند و نمی‌تواند کسی را که بر علیه ظلم قیام می‌کند، تشخیص دهد و حتما از کسی تبعیت می‌کند که مقابل انسان اهل حق قرار دارد.

در این آیات «الی فرعون قومه» یعنی درست است که فرعون سردمدار و همه کاره است اما همه چیز را به قوم نسبت می‌دهد. «فسق» یک امر درونی و زاویه‌گیری درونی است یعنی فرد اعتدال فطری خود را از دست داده است و از حالت اعتدال خارج شده است. فسق به معنای عدم اعتدال است که منجر به نافرمانی خداوند می‌شود. در هر کسی که فسق باشد، «آیه مبصره» یعنی آیه‌ای که قطعاً بصیرت ایجاد می‌کند را، سحر می‌داند. یعنی خاصیت فسق به این شکل است.

رابطه فسق با «ظلم و علو» هم در این آیات مطرح شده است.

اگر اجازه بدهید چند روایت در رابطه با ظلم مطرح کنیم چون به نظر می‌رسد موضوع بسیار مهمی است. یعنی اگر انسان ظلم را از وجود خود دور نکند، حق را نمی‌تواند تشخیص دهد و دچار اشتباه و اشکالات اساسی می‌شود. در رابطه با ظلم روایات بسیاری وجود دارد که یکسری از آنها روایات تک جمله‌ای هستند که آن را بیان می‌کنیم؛ روایت مهمی در نهج البلاغه از خطبه بلند ۱۷۴ بیان شده است. در این خطبه بخشی مربوط به خود قرآن است و بخشی مربوط به عمل است، بخشی هم راجع به انواع ظلم است. پیش فرض ما با توجه به آیات قرآن این است که هر کس به هر اندازه‌ای ظلم داشته باشد، این ظلم او را به انکار آیات می‌اندازد. می‌فرمایند:

«أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ وَظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ؛ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشِّرْكَ بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ»، وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهَنَاتِ، وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا، الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ لَيْسَ هُوَ جَرْحًا بِالْمُدَى وَلَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِرِ وَلَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْغَرُ ذَلِكَ مَعَهُ. فَإِيَّاكُمْ وَالتَّلَوْنَ فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكَرَّهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ».

«ظلم بر سه قسم است، ظلمی که آمرزیده نمی‌شود و ظلمی که بازخواست می‌شود و ظلمی که آمرزیده شده است و به نوعی بازخواست هم نمی‌شود. ظلمی که بخشودنی نیست «شُرک» نام دارد. ظلمی که به نوعی بخشیده می‌شود، ستم عبد بر خود است در ارتکاب برخی از گناهان کوچک. (به هر حال انسان به خود ظلم می‌کند اما خدا آن را می‌بخشد.) اما ستمی که بازخواست می‌شود ستم برخی به برخی دیگر است که البته قصاص در قیامت شدید است و آن زخم زدن با کارد یا با تازیانه نیست بلکه برنامه‌ای است که این موارد در برابر آن اندک است» یعنی خیلی وقت‌ها انسان حرف‌هایی می‌زند و کسی را رنجیده می‌کند که این کار از آن شمشیر زدن یا از آن شلاق زدن اثر بیشتری دارد. یعنی آن چیزی که خدا با آن قصاص می‌کند شلاق و کارد نیست یک چیزی است که کارد و شلاق پیش آن کوچک است و اصلاً مطرح نیست! یعنی در واقع آن ظلمی را مطرح می‌کند که جنس آن شبیه به این موارد نیست، بازتاب ظلمی که انسان می‌کند به مراتب بالاتر از قصاصی است که در دنیا می‌بیند و برای انسان سودمندتر است که در دنیا قصاص شود تا موقوف به قیامت شود.

«از تلاوم و رنگ به رنگ شدن در دین خدا پرهیزید زیرا اتفاق در آنچه در حق میل ندارید و تفرقه در آنچه به باطل دوست دارید بهتر است» حال این سه مدل ظلمی است که در این روایت به آن اشاره می‌کند.

یکی از مهم‌ترین مصادیق ظلم، دشمنی انسان نسبت به بندگان خدا است. یعنی انسان از این‌جا می‌فهمد که یک فرد حق است یا باطل که ببیند نسبت به بندگان خدا دشمنی دارد یا ندارد. در واقع در دشمنی با بندگان، نوع بندگان موضوعیت دارد یعنی کاری به دینداری و بی‌دینی آنها ندارد. اهل تعدی بودن، چون گاهی مسیر حق برای انسان مبهم می‌شود و نمی‌تواند تشخیص دهد که چه کسی اهل حق است و چه کسی اهل باطل. شاخص اهل حق بودن «برائت از ظلم» است. ظلم یعنی چه؟ سه شاخه داشت که یکی از مهم‌ترین آنها «عدوان الی العباد» است، یعنی

روحیه ستیزه‌جویی با مردم است. «هر کسی که ظلم می‌کند باید بداند که در یک بازه زمانی، آن ظلم به او باز می‌گردد» ظلم یکی از مواردی است که در زندگی انسان خیلی سریع به او باز می‌گردد. گاهی یکسری ناکامی‌هایی در زندگی انسان به او عارض می‌شود، حال این ناکامی‌ها می‌تواند مادی یا معنوی باشد، مثلا ماشین او دزد شده و یا بیمار شده است. ناکامی‌ای است که به طور طبیعی انسان به این سمت می‌رود که ببیند کجاها چه کاری کرده است؟! اثر کدام کار به این شکل درآمده است. حالا الزاما هم اینطور نیست که اینگونه باشد و ممکن است این ناکامی‌ها بلایا باشند اما به طور طبیعی به وضعیت خود انسان بازمی‌گردد. انسان باید در هر ناکامی به این فکر کند که در کجاها ظلم کرده است. در واقع زمان بسیار خوبی است برای اینکه انسان بتواند حسابرسی کند و بفهمد که در وجودش چه خبر است و در حق چه کسی چه کرده است. مواقع ناکامی بهترین فرصت برای این بازگشت‌ها است. انسان در این بازگشت‌ها نوعا به چند مورد می‌رسد که اشتباه کرده است حالا یا در حق فرزند یا در حق همسر و دوستان و موارد دیگر که در این زمان‌ها باید توبه کند.

ناکامی‌ها یکی از بهترین فرصت‌ها برای توبه است. به هر حال انسان می‌تواند از این حس ناامنی استفاده کند چون وقتی انسان به کسی ظلم می‌کند، بسیاری از اوقات در زینت عمل‌ها این ظلم را نمی‌بیند، مثلا غیبت کردم چون حق او بود و یا ظلم کردم چون حق او بود...! اما وقتی در یک ناکامی می‌افتد، می‌تواند بازگردد و آن‌ها را نیز اصلاح کند. اگر یاد انسان باشد که زمانی که پای خود را بلند می‌کند ممکن است نتواند آن را زمین بگذارد، در این موارد قوه‌ی بازدارندگی از بسیاری از ناکامی‌ها بیشتر خواهد بود. برای مثال اگر من سر فرزند خود فریاد بکشم اینکه آن فرزند بزرگ شود و با من چه برخورد داشته باشد یک طرف ماجراست و اینکه آیا اصلا این فریاد من به انتها خواهد رسید یا نه یک حرف دیگر است. به این می‌گویند «کنترل در لحظه». کنترل در لحظه، بازدارنده انسان است ازین که در ظلمی قرار بگیرد، که به آن «آخرت‌گرایی» می‌گویند و خیلی هم تاثیر مهم و موثری دارد. یک موقع انسان ظلمی را انجام می‌دهد و مدتی از آن می‌گذرد و خلائی در انسان به وجود می‌آید. خلاء ناامنی در انسان به وجود می‌آید. اساسا ناامنی در زندگی انسان محصول ظلم است. حال ظلم به نفس است یا ظلم به غیب است. ناامنی یعنی اضطراب و در هر حالت خود، به این سه باز می‌گردد یعنی هرکسی اگر بخواهد ریشه‌یابی کند و اضطراب را در قرآن بررسی کند، به انواع ظلم باز می‌گردد. حال یک موقع این ظلم مثل شرک مخفی می‌شود چون انسان خیلی وقت‌ها کارهایی را انجام می‌دهد که نمی‌داند ظلم بوده است یا نه و چون حق به جانب انجام داده است. ناکامی‌ها

مواقف بسیار خوب است چون خداوند لطف می کند به انسان که او را دچار ناکامی می کند. این مثل این است که انسان قبل از مرگ چند بار با مرگ دست به گریبان شود و امکان هدایت را برای خود بیشتر کند. در آن مواقع اگر بازگردد، می تواند ظلم ها را به راحتی رصد کند. این موارد را نمی توان به صورت کلی گفت، چون ممکن است به انسان ظلم کنند اما او خود به کسی ظلم نکرده باشد. ولی از سمت دیگر درست است که به هر کسی ظلم کنیم به همان نسبت ظلم خواهیم دید اما نمی توانیم بگوییم به هر کسی ظلم می شود، ظلمی است که قبلا خود او انجام داده است. هر کس ظلم کند، ظلم می شود، روایت آن به این شکل است «من ظَلَمْتُ، ظُلِمْتُ».

می فرماید «هر کسی که اهمال در طاعت خداوند کند ظلم به نفس کرده است».

سوال: می توان گفت همه ناکامی ها ناشی از ظلم است؟

- همه ناامنی ها ناشی از ظلم است، ناکامی ها اینگونه نیستند. ناکامی ها را ابتلا فرض می کنیم. در این ابتلاها به عقب باز می گردد و می فهمد. به همین دلیل ناکامی ها و تهدیدها به فرصت تبدیل می شوند یعنی گرفتنها منجر به این می شوند که انسان خودارزیابی خوبی داشته باشد.

سوال: این موضوع باعث نمی شود که قضا و قدر را مورد سوال قرار داد؟

- در زندگی دنیا حیات و ممات توام با هم است. شما همان موقع که حی می شوید بعد می میرید و همان موقع که می میرید بعد زنده می شوید. این دو با هم است. حالا در برخی از روزها این حیات و ممات برای انسان به نمایش در می آید، این همان حیات و موت است و فرد حیات و موت را بیشتر ادراک می کند. اینها محل هایی هستند که انسان می تواند خود را ارزیابی مفصلی کند. در این محل ها انسان خیلی چیزها را می بیند. انسان گاهی اوقات که این شرایط را داشت یک کاغذ بردارد و همه آن ظلم ها و اذیت هایی که در حق دیگران کرده است را یادداشت کند و از آنها اظهار ندامت کند، حلالیت بطلبد. مثل این است که می خواهند مکه بروند و از همه حلالیت می طلبند. این کار را انسان می تواند همیشه انجام دهد. انسان در هر ناکامی اش این کار را می تواند بکند. در روایات داریم که ما در هر سال برای شما ناکامی هایی ایجاد می کنیم تا شما بازگردید و خودتان را ارزیابی کنید. به هر حال این حس حلالیت طلبی باید همیشه در انسان باشد. در زمان جنگ تحمیلی نیز به این ترتیب بود که رزمنده ها هر چه به

شب‌های عملیات نزدیک می‌شدند برخی یقین می‌کردند و برخی احتمال می‌دادند که خودشان یا دوست آنها دیگر نباشد. حس آنها شبیه به شفاعت و حلالیت است.

این روایاتی که در صفحه ۱۸۵-۱۸۶ تصنیف غرر است. همه این روایات به نوعی در رابطه با ظلم به خود و معصیت به خداوند است. برخی از روایات مثل این مورد، برخی از سیئات را مربوط به برخی از اجزای ساختار وجودی معرفی می‌کند. «پناه می‌بریم به سیئات عقل». سیئات عقل یعنی آن سیئاتی که اطفاء کننده عقل است و نمی‌گذارد پ انسان فکر کند. برخی از گناهان هستند که وجوه عقل را تیره می‌کنند. این روایت آنقدر عجیب و کاربردی است که انسان دچار بهت می‌شود که چطور امیرالمومنین (علیه السلام) تا این حد ظلم شناس بوده‌اند! یکی اینکه مفهوم ظلم را از وحی و از قرآن می‌شناسیم. یعنی اگر ما روایات را در رابطه با ظلم بررسی کنیم و بعد آن را در قرآن بررسی کنیم، می‌بینیم در آیات قرآن نیز آن موارد وجود دارد و وجوه مختلف آن ذکر شده است.

سوال: اگر ما به کسی ظلم کردیم و از او حلالیت طلبیدیم و او قبول نکرد، چه؟!؟

- اولاً ما باید خود را عبرت دیگران قرار دهیم و اعلام کنیم. اینطور نیست که اگر ما از هر کس حلالیت طلبیدیم، او ما را می‌بخشد. مراقب باشید سرنوشت شما شبیه به ما نشود. اولین کار این است که خود را عبرت دیگران کنیم. دومین کار پناه بردن به معصومین (علیهم السلام) است و پناه بردن با شفاعت حضرات (علیهم السلام)، یعنی از آنها بخواهیم که به وسیله سنگین کردن وزن اعمال آن فرد یا به هر نحوی که می‌دانند به گونه‌ای دل او را بدست آورند. اگر کسی برخی از ظلم‌ها را انجام داد، واقعا نمی‌شود جبران کرد مگر اینکه یک مقام بالاتری آن را جبران کند. مفهوم ظلم ابعاد مختلفی دارد که هم اجتماعی و هم خانوادگی و هم فردی است. شاید هیچ مفهومی به اندازه ظلم دارای ابعاد نباشد و این دارای ابعاد بودن کار را سخت می‌کند. در واقع ظلم جاری کننده «شرک» نسبت به خداوند است. عاملی است که شرک یا لعنت یا عدم رحمت خداوند را در هر کسی که ظلم انجام می‌دهد، نازل می‌کند. به همین دلیل منشا همه ناامنی‌های انسان است. وقتی می‌گوییم ناامنی یعنی پریشانی یا عدم تصمیمات درست در موافقی که باید انسان تصمیمات درست را اتخاذ کند. وقت می‌گوییم ناامنی یعنی در مواقعی که نباید، دچار ترس و اضطراب شدن و این خیلی خطرناک است. این از موافقی است که بودن آن در انسان، مصیبت اکبر است، یعنی بالاتر از آن مصیبتی نیست. ابعاد این روایات بسیار اهمیت دارد و نمی‌توان از آنها گذشت، مثلاً این مورد «گاهی

اوقات ظلم به خودی خود ایجاد نمی‌شود، ظلم به خاطر نصرت یک باطلی ایجاد می‌شود» یعنی وقتی انسان باطلی را نصرت و یاری کند، ظلم به حق ایجاد می‌شود. حالا به همین صورت این روایات را مورد اهمیت و توجه قرار دهید. به نظرم مورد اهتمام بودن بحث ظلم بسیار مهم است.

ظلم انسان به اعضاء خانواده خود (یعنی ظلم به همسر و فرزندان)، از آن چیزهایی است که حتما باید واسطه ببریم و با حلالیت درست نمی‌شود! به این دلیل که خانواده زمان طولانی با هم هستند و آثار ظلم در آنها بسیار ماندگار می‌شود و زخم آن بسیار کهنه می‌شود و تبعات زیادی دارد و در افراد خانواده ذخیره می‌شود و مثل یک بانکی است که مدام بر آن اضافه می‌شود. چون انسان هر روز با خانواده خود است و مثل این است که انسان‌ها هر روز از محصول آن درو می‌کنند و استفاده می‌کنند. در وساطت باید این زنجیر برداشته شود چون بسیاری از وقت‌ها انسان ظلمی را انجام داده است و عذرخواهی کرده و دو مرتبه تکرار کرده است. بیشتر ظلم‌هایی که در خانواده ایجاد می‌شود بارها و بارها فرد از آن ظلم عذرخواهی کرده است امام دوباره آن را تکرار کرده است. به این دلیل می‌گوییم شفاعت لازم است چون باید مطمئن شویم این ظلم ترک شده است.

سوال: بیماری فرزندان آیا به عنوان ظلم برای والدین محسوب می‌شود؟

- بیشتر بلا است و اگر هم ظلم محسوب شود برای فرزند درجه به شمار می‌رود، یعنی مثلا اینکه پدر و مادری کار اشتباهی کنند و در این اشتباه به فرزند ظلمی وارد شود. برخی از ظلم‌ها شدید است مثل اینکه نقص عضو پیدا کنند. مثلا والدین تصمیم به مسافرت می‌گیرند و همه با هم سوار ماشین می‌شوند، پدر یا مادر در رانندگی دقت نمی‌کند و یا نیاز به استراحت دارد و این کار را نمی‌کند و تصادف می‌کند و برای فرزند او مشکلی ایجاد می‌شود، این موارد ظلم است. انسان نمی‌داند که در مسیری که رانندگی می‌کند ممکن است با کسی تصادف کند یا نه، قبل از این اتفاق باید از خداوند بخواهد که چنین ظلمی از او صادر نشود. ما باید به خداوند پناه ببریم. مفهوم ظلم خیلی نزدیک به انسان است. این موارد شانس و اتفاقی نیست! اینکه کسی بزند و چشم فرد دیگری را کور کند، اتفاقی نیست. انسان باید از ظلم کردن بترسد، ظلم به دیگران، ظلم به دیگران می‌آورد. ظلم اختیاری ظلم از راه رسیده می‌آورد. یعنی ظلمی را که دخالتی در آن ندارد، می‌آورد. یعنی به ظاهر این است که فرد ظلم ابتدایی دارد اما در آن ظلم، اختیار دارد یعنی ظلم اختیاری تبدیل به ظلم‌هایی می‌شود که دست من نیست و اینطور است که بسیاری از

مرگ‌های ناگهانی و حادثه‌های دلخراش و بیماری‌های بد، محصول ظلم‌هایی است که اختیاری بوده است و تبدیل به این موارد شده است. البته ما کسانی را که این اتفاق‌ها برای آنها افتاده، قضاوت نمی‌کنیم اما در تبع ظلم اختیاری، ظلم غیراختیاری است، و این خیلی خطرناک است.

- سوال: در مورد حق النفس چطور؟

- حق النفس جزء ظلم‌های قابل بخشش است، یعنی گویا خداوند نفس را خیلی سریع می‌بخشد. هر چند که بیشتر گناهان حتماً از ظلم به دیگری عبور می‌کنند. یعنی مثلاً ما ظلم به نفس مطلق به این معنا نداریم و یا خیلی کم داریم. مثلاً نگاه به نامحرم، این یعنی حد او را نگه نداشته است. غیبت می‌کنیم یعنی حد آن فرد را نگه نداشته‌ایم و یا دروغ می‌گوییم، حق آن بنده خدا را نگه نداشته‌ایم. شما یک گناه مثال بزنید که حق الناس در آن نباشد!

- بطور مثال تاخیر در نماز چگونه است؟

تأخیر در نماز نیز حق الناس دارد چون منجر می‌شود باران نبارد! منجر می‌شود، اخلاق انسان بد شود و با فرزندان خود بد اخلاقی کند. یعنی هر ظلمی به نفس منشأ یک ظلم به غیر است. حالا برخی از گناهان در یک چرخه می‌افتند. فکر کنید یک معلمی وارد کلاسی می‌شود و یکی از دانش‌آموزان را تحقیر می‌کند، این تحقیر کردن ظلم است چون این ظلم به او منجر می‌شود که مثلاً دانش‌آموز درس را رها کند و... بطور کلی این تحقیر معلم باعث می‌شود تا زنجیره‌ای از ظلم ایجاد شود. ظلم خیلی خطرناک است. «هم سلاسل و هم اغلال و هم سعیر» است.

«سلاسل» به این دلیل که هر ظلمی به صورت سلسله‌وار با باقی ظلم‌ها ارتباط دارد. یک تحقیر می‌کند و او هم کار دیگری می‌کند و همین‌طور سلسله‌وار ادامه می‌یابد. وقتی به نوع پخش شدن ظلم‌ها نگاه می‌کنید، حیرت‌آور است.

«اغلال» است به این جهت که وقتی کسی ظلم می‌کند، تیره می‌شود و به همان اندازه نمی‌تواند حق را تشخیص دهد و جای حق می‌نشیند.

«سعیر» است به این دلیل که کار ظلم این است که به دلیل تاریکی که در درون و فضا ایجاد می‌کند، انسان احساس «نشد و نمی‌توانیم و آدم نمی‌شویم و نا امید شدن» دارد.

همه این موارد محصول ظلم است. از مسیر حق منحرف شدن و ترسیدن، از مقوله‌های سعیر است. در واقع می‌توان گفت خداوند همه بدی‌ها را در ظلم قرار داده است و مادر همه بدی‌ها ظلم است. حالا اگر انسان از ظلم پاک شود، چقدر عالی می‌شود. ظلم آنجایی است که خدا نیست. عدم اطاعت حق می‌شود ظلم. یعنی انسان حق را نشناسد و از آن تبعیت نکند. یعنی ریشه ظلم، عدم اطاعت از حق می‌شود

سوال: در مواقعی که انسان فکر می‌کند کار درست را انجام می‌دهد اما بفهمد که ظلمی انجام داده است، چطور؟
مثلا معلم فکر می‌کند در آن لحظه کار درست را انجام می‌دهد ولی بعد متوجه شود که ظلم کرده است.

- برای جبران آن حتما باید هزینه داد، یعنی کاری کرد تا از دل او محو شود. این موارد حد دارد و حد آن به معلم بستگی دارد و میزان توانایی او در انجام آن. ظلم یعنی خارج شدن از محدوده خداوند، نه اینکه بگوییم همه را راضی نگه داریم. مگر می‌شود این کار را کرد؟! آیات حضرت سلیمان (علیه السلام) را از همین زاویه‌ای که مطرح کردید، نگاه کنیم.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵)

خداوند حضرت داود و سلیمان (علیهما السلام) را به عنوان پیامبران دارای فضل معرفی می‌کند.

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶)

این حضرات توانایی‌های زیادی داشتند. نظامی داشتند که همه چیز در دستگاه آنها جای می‌گرفته است و از همه آنها استفاده می‌کردند.

وَخَشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷)

قلمرو حضرت سلیمان (علیه السلام) حتی مورچه‌ها را نیز در بر گرفته است و حتی مورچه‌ها حضرت را می‌شناختند.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۸)
حطم کردن و لطمه زدن ظلم است.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ
وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (١٩)

این حال عدم ظلم و شکر است. یعنی اگر کسی خواست استعاده از ظلم پیدا کند، این آیه بسیار مهم است. این فرد باید به سمت شکر، عمل صالح و داخل شدن در عباد صالح برود.

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (٢٠)

لَأَعَدِّبَنَّهٗ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (٢١)

این نیست که بگوییم عدم ظلم و بعد مجازات نکنیم، مجازات هم هست. این موارد را می‌گوییم چون برخی از افراد وقتی می‌گوییم ظلم نکن از آن سمت می‌افتند و دیگر کاری نمی‌کنند!

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ (٢٢)

در وسط ماجرا یک خانم پیدا می‌شود که وضعیت و شرایط او اینگونه است:

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (٢٣)

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَرِيَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (٢٤)

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (٢٥)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (٢٦)

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٢٧)

أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْفَهٗ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَأَنْظُرُ مَاذَا يَرْجِعُونَ (٢٨)

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (٢٩)

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (٣٠)

أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ (٣١)

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ (٣٢)

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِأَسِ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (٣٣)

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (٣٤)

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (٣٥)

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ (٣٦)

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (٣٧)

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (٣٨)

قَالَ عِفْرِيثُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (٣٩)

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي

لِيُبَلِّغُنِي أَشْكَرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (٤٠)

قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (٤١)

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (٤٢)

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (٤٣)

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ

نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٤)

تا اینجا حضرت سلیمان(علیه السلام) را یک انسان شاکر نشان داد. بعد بلقیس را نشان داد و کارها و فکرهای قبل او را نشان داد. صحنه‌های قبل او را گفت ظالم و الان که تسلیم حضرت سلیمان(علیه السلام) شده است را غیر ظالم در نظر گرفت. در واقع در این دو صحنه نشان داده می‌شود که چگونه ظلم در زندگی جاری می‌شود و چگونه بساط آن برچیده می‌شود. در واقع این آیات برچیدن بساط ظلم هم در ساحت فردی و هم اجتماعی است. بلقیس چه کار کرد که مسلمان شد؟! مسلمان شدن معادل ظالم نبودن هم در ساحت اجتماعی و هم در ساحت فردی است. علت اینکه بحث ظلم را بیان کردیم، زنجیره واژگان مربوط به بلقیس بود و ایشان با آن مقامی که داشت، تسلیم حضرت سلیمان(علیه السلام) شد.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات